

کارکرد افواج محلی در ارتش قاجار با تکیه بر فوج بیرانوند در لرستان

مهدی صلاح، اسماعیل سپهوند^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۸

از صفحه ۱۲۳ تا ۱۴۸

فصلنامه علمی مطالعات تاریخ انتظامی

سال هشتم، شماره بیست و هشتم، بهار ۱۴۰۰

چکیده

پادشاهان قاجار با تأسیس افواج محلی در مناطق مختلف کشور مانند لرستان، آذربایجان، کردستان و غیره، که زیر نظر رؤسای قبایل بود؛ از توان نظامی و انتظامی آنها بهره می‌بردند. قاجارها با کسب تابعیت ظاهری این افواج، از آنها در جنگ‌های خارجی و ایجاد امنیت در مناطق تحت نفوذشان استفاده می‌کردند. از جمله در لرستان افواج دلفان، سیلاخور، امرایی و بیرانوند شکل گرفت. در میان افواج محلی، فوج بیرانوند جایگاه خاصی دارد؛ زیرا طبق نوشته‌های منابع درباری و محلی هر موقع این فوج تابع دولت مرکزی بود، کارکرد سودمندی در لرستان و در جنگ‌های خارجی مانند جنگ هرات در زمان دو پادشاه قاجاری داشت. از سوی دیگر با از بین رفتن نفوذ حکومت مرکزی، این فوج از هم گسیخته و یاغی می‌شد. ایجاد فوج بیرانوند نقش مهمی در میزان تابعیت رؤسای این ایل در برابر حکومت مرکزی قاجار داشت. یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که حضور رئیس فوج بیرانوند در ایجاد امنیت توسط آنها در لرستان و خوزستان، نشان از نقش مثبت آن در سیاست حکومت مرکزی داشت و سرکشی آن موجب ایجاد ناامنی در مناطق نامبرده می‌شد.

کلید واژه‌ها:

قاجار، افواج، امنیت، فوج بیرانوند، لرستان.

۱- دانشیار گروه تاریخ دانشگاه زاهدان، ایران

۲- دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه لرستان، ایران. (نویسنده مسئول) پست الکترونیک: sepahvand.esm@fh.lu.ac.ir

مقدمه

استفاده از نیروی رزمی قبایل برای پادشاهان در ایران به زمان باستان به‌ویژه دوره هخامنشیان برمی‌گردد که از وجود کاسی‌ها، کادوسی‌ها و غیره در سپاه خود سود می‌جستند. در دوره اسلامی نیز پادشاهان و امیران همچنان از توان رزمی قبایل بهره می‌بردند. این اقدام برای کنترل قبایل و استفاده از آنها در برابر دشمنان داخلی و خارجی بود. با تشکیل سلطنت قاجارها در ایران — که یکی از ایلات بزرگ ساکن ایران در نواحی شمالی کشور در استرآباد بود — این رسم همچنان مرسوم بود و این سیاست ایلی قاجارها با سایر ایلات کشور با وجودی که در آن مقطع کشورهای غربی به سمت تمرکزگرایی و ایجاد ارتش ملی پیش می‌رفتند، باعث تداوم زندگی ایلی در ایران بود. پس از فتوحات آقامحمدخان و ایجاد تمرکزگرایی توسط او وی فرصت چندانی نیافت که سیاست حساب شده‌ای را در قبال ایلات و طوایف و سران قدرتمند آنها در کشور در پیش بگیرد. بعد از او فتحعلی‌شاه به سیاست قاجاری کردن ایران پرداخت و با فرستادن شاهزادگان قاجاری به حکومت ایالت‌های کشور، سیاست حساب شده‌ای در پیش گرفت. با توجه به اینکه قاجارها ادامه دهنده سلطنت پیشینیان خود مانند ایلخانان، ترکمن‌ها، صفویه و دیگر سلسله‌ها بودند، سعی در به کار گرفتن نیروی قبایل برای مبارزه با دشمنان داخلی و خارجی نمودند. هر حاکم قاجاری که به یک ایالت وارد می‌شد، مجبور بود که قدرت سران ایلات آن منطقه را به رسمیت بشناسد و به آنها مانند رقبای قدرتمند خود که دارای نفوذ محلی نیز بودند می‌نگریست؛ بدین ترتیب بهترین راه ممکن گروگان گرفتن وابستگان نزدیک سران ایلات و تأسیس افواج محلی برای کنترل و استفاده از توان سیاسی و نظامی آنان بود. این مقاله به روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته است و قصد دارد به پرسش: افواج محلی در عصر قاجار به‌ویژه در لرستان با تکیه بر فوج بیرانوند چه نقشی در امنیت مناطق تحت نفوذ این ایل و جنگ‌های قاجارها با همسایگان داشت پاسخ دهد. با توجه به اقدامات و کارکرد فوج بیرانوند در داخل کشور، این فوج در امنیت مناطقی از لرستان نقش تأثیرگذاری داشته و در جنگ‌های خارجی از جمله جنگ هرات به‌مانند افواج دیگر شرکت داشته است.

پیشینه پژوهش و مبانی نظری

در واقع نوشته‌های مورخان و سفرنامه‌نویسان چندی از جمله اعتمادالسلطنه، سپهر، افشار، چریکف به وجود این افواج و اقدامات آنها اشاره دارند. این افواج در کنار حاکمان قاجاری به سرکوب شورش‌های محلی اقدام کرده و در صورت بروز جنگ خارجی در کنار شاه به مبارزه با دشمنان خارجی می‌پرداختند. با اینکه افواج بزرگی در عهد قاجار در کشور وجود داشت که در هنگام استقرار قدرت حکومت مرکزی به آن خدمت کرده و در هنگام ضعف آن، شورش می‌کردند، بررسی فوج بیرانوند در این میان دارای ویژگی خاصی می‌باشد؛ زیرا بعد از مرگ اسدخان آخرین رئیس فوج بیرانوند، قشون منظم و تابعی که برای جانشینان او برجای ماند، در شورش‌های محلی لرستان نقش داشته و تا مدت‌ها موجب آشوب در منطقه و دل‌نگرانی شاهان قاجاری بود. در رابطه با این تحقیق آثاری که به افواج لرستان اشاره دارند می‌توان کتاب‌هایی از جمله «جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان» نوشته علی‌محمد ساکی (۱۳۴۳)، «چهل سال تاریخ ایران» نوشته حسین اردکانی (۱۳۷۴)، «تاریخ لرستان؛ روزگار قاجار» تألیف والی‌زاده معجزی (۱۳۸۰)، «امنیت و انتظامات در لرستان» تألیف رضا اقبالی (۱۳۹۱)، «تاریخ غضنفری» اثر غضنفری امرایی (۱۳۹۳)، «تاریخ ایلات و طوایف لرستان» نوشته والی‌زاده معجزی (۱۳۹۵) و مقاله‌هایی مانند «کتابچه تربیت افواج قاهره» نوشته محمد گلبن (۱۳۴۷)، «اوضاع سیاسی- اجتماعی منطقه طرهان در دوره قاجار» آدینه‌وند و دیگران (۱۳۹۴) و «بررسی نقش نظرعلی‌خان امرایی در غائله سالارالدوله» نوشته رحمتی و دالوند (۱۳۹۹) را نام برد. با این حال هیچ‌کدام از این نوشته‌ها به‌طور مستقل به افواج لرستان به‌ویژه فوج بیرانوند اشاره یا اشارات مستقیم با توضیح کامل ندارند.

از موارد مهم در بیان افواج محلی در عصر قاجار و تشکیل آنها باید به اهداف تشکیل فوج‌های محلی پرداخت که به مواردی از جمله عدم توانایی قاجارها در ایجاد یک ارتش ملی و منسجم، کمبود منابع مالی و بودجه، کنترل سران ایلات و طوایف با واگذاری ریاست فوج، استفاده از توان نظامی افواج در کنترل شورش افرادی از ایلات و طوایف و غیره می‌توان اشاره کرد. در واقع تشکیل افواج محلی در وهله اول نشان از عدم توانایی قاجارها در داشتن یک ارتش ملی و در وهله دوم استفاده از توان آنها برای حفظ خود بود.

۱- تأسیس و کارکرد افواج محلی

با مرگ آقامحمدخان قاجار دولت مرکزی ایران فاقد یک ارتش بزرگ بود و به همین دلیل تمرکز قوا در کشور از بین رفت و ابتکار عمل تا حدود زیادی در دست رؤسای ایلات و طوایف قرار گرفت و دولت مرکزی را نیازمند آنها ساخت (نعمتی، ۱۳۹۷: ۵۳-۵۲). در واقع ساختار نظامی ایران در دوره قاجاریه به‌ویژه در نیمه نخست آن در مرحله بسیار ابتدایی قرار داشت و هنوز فناوری و دانش نظامی جدید به آن راه نیافته بود و کارآیی و سازمان صحیح نظامی نداشت (مرادی و دیگران، ۱۳۸۸: ۲۹؛ علم و حسینی، ۱۳۹۷: ۱۱۶). در آغاز قرن سیزدهم هجری قمری، ارتش مرکب بود از نگهبانان ویژه سلطنتی، سوار نظام نامنظم و چریک‌های بومی که به‌صورت نیروهای کمکی از نواحی مختلف و از قبایل کشور جمع‌آوری می‌شدند و تحت رهبری رهبران قبایل خودشان خدمت می‌کردند (واتسون، ۱۳۴۰: ۸؛ فوران، ۱۳۸۸: ۲۰۹-۲۰۸؛ تاپر، ۱۳۹۱: ۳۲۵-۳۲۴). این قوای بومی فوج و جمع آن: افواج نامیده می‌شدند که در فرهنگ فارسی معین به معنای گروه، دسته و به‌صورت اصطلاح نظامی قسمتی از ارتش یا هنگ آمده است (فرهنگ معین: ذیل واژه فوج). می‌توان از افواج به‌عنوان قوای ولایتی هم نام برد (قائم‌مقامی، ۱۳۲۶: ۱۵). در این میان عشایر و ایلات به‌عنوان تنها نیروهای رزمی بانفوذ باقی ماندند که آنها نیز فقط در مواقع جنگ جمع‌آوری می‌شدند که شبیه به یک بسیج عمومی بود که تنها برای دفاع از قلمرو خودشان حاضر می‌شدند (تاپر، ۱۳۹۱: ۳۲۹؛ مرادی و دیگران، ۱۳۸۸: ۲۹). از زمان ناصرالدین‌شاه قاجار، نیروی نظامی از دو قسمت فوج دولتی شامل قزاق‌ها یا ژاندارم‌ها به فرماندهی افراد متنفذ مورد توجه پادشاه و فوج محلی که در بین عشایر و روستاییان به سرکردگی رؤسای ایلات و طوایف داوطلب می‌شدند؛ تشکیل می‌یافت (مکی، ۱۳۷۷: ۲۰؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۰: ۴۶۳). توضیح آنکه جنگاوری و نظامی‌گری در انحصار ایلات و عشایر بود در بین سال‌های ۱۳۱۵-۱۲۱۵ ق. افراد قبایل مختلف در ارتش قاجار شرکت داشتند و از ۱۲۶۰ ق. به بعد فوج قزاق از شاهسون‌ها، کردها و سایر ایلات تشکیل شد (فوران، ۱۳۸۸: ۲۰۸). البته سربازگیری اجباری بوده و هر ناحیه و ایل ناگزیر بود سهم خود را فراهم کند (واتسون، ۱۳۴۰: ۲۶). از نظر سربازگیری نیز افراد قبایل مختلف در ارتش‌های قاجار شرکت می‌جستند و توسط رئیس هر ایل، سربازانی که ایل او در حصه خود داشت توسط دولت تربیت می‌-

شد. مردم ایل، منبع ارزشمندی از درآمد و سوارکاران غیررسمی بودند. سران ایل موظف بودند که مشمولین ایل را برای قشون دولتی سازماندهی کنند که این سربازگیری به صورت غیررسمی برای تشکیل قشون بود، هر چند ایشان برای برپا داشتن لشکری منظم و رسمی تلاش می‌کردند، اما حرفه نظامی‌گری به نوعی رکود دچار شد و افراد قبایل سعی می‌کردند هرچه بیشتر از آن دور بمانند و این خود نشانه روابط خصمانه‌شان با دولت بود. در عوض برای حمله به کاروان‌ها و آبادی‌ها و مقاومت در برابر مقام‌های محلی استفاده می‌کردند و نوعی خودمختاری را در چارچوب قدرت دولت در محدوده خود به کار می‌بردند. در این عصر ایلات در پی آن بودند که قدرت خود را در موقعیت محلی حفظ نمایند و موفق هم بودند (واتسون، ۱۳۴۰: ۸؛ فوران، ۱۳۸۷: ۲۰۹-۲۰۸؛ تاپر، ۱۳۹۱: ۳۲۵-۳۲۴).

در واقع از طرف دولت حصه لشکری برای هر ایل و طایفه مقرر می‌شد اما انتخاب افراد و تجهیزات آنها با ایلخانی بود (کرزن، ۱۳۸۰: ۳۲۵/۲). آنها در امورات داخلی خویش، خودمختار بودند، اما مؤثرترین نیروهای جنگی ایران حتی در اواخر عصر قاجار بودند که با مهارت در سوارکاری و نیز مجهز بودن به سلاح‌های جدید همواره بر شهرنشینان برتری داشتند (کدی، ۱۳۹۱: ۱۲۰). از رهبران ایلات یعنی خان‌ها و بیگ‌ها، در کنار شاهزادگان قاجار و زمین‌داران بزرگ می‌توان با اصطلاح مردان شمشیر یاد کرد؛ زیرا آنها هم سرباز بودند و هم از مردان قلم محسوب می‌شدند که قدرت آنها بستگی به تعداد پیروانشان داشت (لمبتون، ۱۳۷۵: ۲۸۱). سهمیه سربازانی که هر ایل می‌داد، بخش مهمی از نیروهای لشکری کشور را تأمین می‌کرد (لمبتون، ۱۳۹۱: ۵۲۶). می‌توان گفت در دوره قاجار عشایر تقریباً تنها نیروی سلحشور و کارآزموده نظامی محسوب می‌شدند و البته آنها تحت امر خوانین یا رؤسای خویش بوده و در رکاب آنها قدم در میدان جنگ (به‌ویژه جنگ‌های خارجی) گذاشته و دارای هیچ‌گونه نظم و ترتیبی هم نبودند، با این وجود آنها جز از این رؤسا از کسی پیروی نمی‌کردند؛ زیرا رؤسای آنها که نقش فرمانده نظامی ایل خود را نیز داشتند (مدیرشانه‌چی، ۱۳۹۰: ۳۲؛ مرادی و دیگران، ۱۳۸۸: ۳۳).

۲- افواج لرستان

در عصر قاجار در لرستان چند فوج محلی وجود داشت: ۱- فوج دلفان که در معیت فوج ششم تبریز، تحت فرماندهی جمشیدخان قرار داشت، ۲- فوج امرایی که خوانین غضنفری فرماندهی و ریاست آن را به عهده داشتند، ۳- فوج سیلاخور که خوانین گودرزی فرمانده آن بودند، ۴- فوج بیرانوند که ابتدا خوانین مرادی و سپس خوانین زینبی رئیس و فرمانده آن بودند (دوبد، ۱۳۷۱: ۳۹۵؛ افشار، ۱۳۸۲: ۱۸۶؛ سیسیل، ۱۳۶۲: ۱۵۷؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۰: ۴۶۴-۴۶۳). در زمان سلطنت قاجارها به دلیل وجود فشار استبداد، چادرنشینان می‌توانستند آسان‌تر از زیر بار مالیات شانه خالی کنند. آنها هیچ میلی به از دست دادن طرز زندگی خویش نداشته و هر روز بر تعداد آنها نیز افزوده می‌شد (پولاک، ۱۳۶۸: ۳۳۰). با وجود این در عهد قاجار رؤسای قبایل و ایلات، مالیات‌ها را گردآوری و مابه‌التفاوت را برای خود نگه می‌داشتند و همچنین جنگاوری و نظامی‌گری در انحصار ایلات و عشایر بود (فوران، ۱۳۸۷: ۲۰۸). البته سربازگیری اجباری بوده و هر ناحیه و ایل ناگزیر بود سهم نفراتی خود را فراهم کند (واتسون، ۱۳۴۰: ۲۶). در زیر ابتدا به معرفی مختصر هر یک از این افواج پرداخته و سپس در ادامه به طور مفصل به فوج بیرانوند می‌پردازیم:

۲-۱- فوج دلفان: دلفان از بخش‌های مهم لرستان است که سردسیر و کوهستانی بوده و محدود است از شمال به خزل که دنباله خاک نهاوند است و از مشرق به سلسله و الشتر و از مغرب به هرسین و از جنوب به طرهان (شجره، ۱۳۹۵: ۷۲). در واقع دلفان هم نام منطقه و هم نام گروهی از ایلات در شمال لرستان است (دالوند، ۱۳۸۵: ۳۱/۱). طوایف بومی دلفان مشتمل بر سه طایفه مهم مومه‌وند یا مال مومه، ایتیوند یا ایوتیوند و کاکاوند و از نسل شخصی به نام دلفان می‌باشند. طوایف دیگر دلفان مانند چاواری، سنجابی، اولادقباد، کرمعلی، فلک‌الدین و چند خانوار که قیطول سادات مشعشی بودند و هیچ‌کدام دلفانی نبودند (والی‌زاده معجزی، ۱۳۹۵: ۵۳۹؛ امان‌الهی بهاروند، ۱۳۹۵، پانویس: ۷۵). البته در دلفان طوایف دیگری مانند غیب‌غلام، تاج‌دین‌وند، باریکه‌وند و غیره نیز ساکن بودند (ساک، ۱۳۴۳: ۱۴۱). فوج دلفان نخستین فوج در لرستان بود که به نام ایل دلفان نام‌گذاری شد و سربازانش را از بین جوانان رشید طوایف اولادقباد، ایتیوند، چواری، قیطول نورعلی و طایفه‌ی طولابی برگزیده می‌شد و طایفه اولاد قباد و

اتیوند یک دسته سرباز می‌دادند (اقبالی، ۱۳۹۱: ۱۲۸؛ شجره، ۱۳۹۵: ۷۵). دوبد در دوره سلطنت محمدشاه به فوج دلفان که ۱۲۰۰ نفر تعداد آنها بود، اشاره دارد که افراد آن بومی لرستان بودند و در اردوگاه حاکم، حاجی ملا احمد به همراه فوج یا هنگ ششم تبریز به فرماندهی جمشیدخان حضور داشته و برای مقابله و جلوگیری از سرکشی کوه‌نشینان تجمع کرده بودند، اما در صورت اتحاد ایلات و طوایف مختلف لر، این فوج نمی‌توانست سودی برای حاجی ملا احمد (نایب معتمد در لرستان) داشته باشد زیرا افراد قشون او انضباط چندانی نداشتند (دوبد، ۱۳۷۱: ۳۹۵). در زمان ناصرالدین‌شاه، سرکرده فوج دلفان فتح‌الله‌خان بود که در «کتابچه ترتیب افواج قاهره» به او اشاره شده است (گلبن، ۱۳۴۷: ۵۹). بعد از فتح‌الله‌خان، عباسقلی‌خان فرمانده فوج دلفان گشت چنانچه در مرآه‌البلدان چنین آمده که ناصرالدین‌شاه «عباسقلی‌خان را سرتیپ فوج دلفان و پشتکوه فرموده و به عطای خلعت همایون مباحی شد» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۱۵۲/۳). همچنین علی‌مردان‌خان که رئیس ایل مومه‌وند، از فرماندهان فوج دلفان نیز بود، توسط ایلدرم‌میرزا، حاکم لرستان به قتل رسید (جهانگیری، ۱۳۹۵: ۴۶؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۰: ۸۷).

۲-۲- فوج سیلاخور: وجه تسمیه فوج سیلاخور آن است که چون سربازهای آن از سیلاخور و بختیاری و اطراف بروجرد گرفته می‌شد و همیشه اکثریت با سربازان سیلاخوری بود، روی این اصل نام «فوج سیلاخور» بر آن نهادند (والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۰: ۴۶۴). سیلاخور مساحت زیادی از شهرستان‌های بروجرد و دورود را در برمی‌گیرد. سیلاخوری‌ها در افواج نظامی سابق ایران و هنگام جنگ به تهور و جنگاوری مشهور بوده‌اند. سیلاخور به دو بخش سیلاخور علیا و سیلاخور سفلی تقسیم می‌شود. سیلاخور بالا از جنوب ملایر و شرق نهاوند شروع شده تا حوالی بروجرد ادامه می‌یابد و هم‌اکنون مرکز عمده آن شهر اشترینان است. سیلاخور پایین هم بخش اصلی دشت سیلاخور است که از بروجرد شروع شده و در جهت جنوب شرقی تا دورود پیش می‌رود و به دلیل وجود آب فراوان، خاک خوب و زمین هموار از کشاورزی پررونقی برخوردار بوده است (فراهانی، ۱۳۸۵: ۱۵۳/۱؛ کتابی، ۱۳۸۶، حواشی: ۱۵۳). فوج سیلاخور تنها فوج بروجرد بود که در سال ۱۲۶۷ ق. توسط حاکم لرستان، خانلرمیرزا احتشام‌الدوله تأسیس شده و جوادخان بادکوبه که در خدمت این حاکم بود به پاس خدماتش به درجه

سرهنگی و ریاست این فوج برگزیده شد. در سال ۱۲۶۸ ق. در زمان ناصرالدین‌شاه، رئیس آن، ولی‌خان از طرف شاه نامبرده به منصب سرتیپی رسید (اقبال، ۱۳۹۱: ۱۶۱ و ۱۷۹). در اواخر عهد ناصرالدین‌شاه، ولی‌خان با فوج سیلاخور و جاپلق به استحفاظ شهر کرمان فرستاده شد (وزیری، ۱۳۸۶: ۶۸). بعد از ولی‌خان، سرتیپ کریم‌خان به فرماندهی فوج سیلاخور منصوب شد (گلین، ۱۳۴۷: ۶۰). مدتی نیز سرکردگی آن با محمدخان میرپنج بود (سفرنامه‌های خطی فارسی، ۱۳۸۸: ۴۰/۴). فوج سیلاخور خود را حامی شاه و دربار و در جریان مشروطه از طرفداران جدی محمدعلی‌شاه محسوب می‌شدند. این فوج همواره در بروجرد خدمت می‌کرد تا سال ۱۳۴۱ ق. که امیراحمدی به فرماندهی قوای غرب منصوب شد، نام آن را تغییر دادند و به فوج «گارد سپه» یا «هنگ پیاده» موسوم گردید (والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۰: ۴۶۵-۴۶۴). پس از به توپ بستن مجلس که فرماندهان فوج سیلاخور به بروجرد گریخته بودند، همچنان از استبداد دفاع می‌کردند و با حکام لرستان مانند منتصرالدوله درگیری‌هایی داشتند (دالوند: ۷۱/۱). چنانچه دسته‌ای از این فوج در زمان سلطنت احمدشاه از اوضاع آشفته بروجرد استفاده کرده و شعار «زنده باد محمدعلی‌شاه و مرده باد مشروطه» را سر می‌دادند و به شورشیان بروجرد کمک می‌کردند (احمدی طباطبایی، ۱۳۸۴: ۶۲-۶۱). در جنگ جهانی اول عده‌ای از آنها به دولت موقت ملی به سرکردگی نظام‌السلطنه پیوستند (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۳۴۹/۳). به‌طور کلی سیلاخوری‌ها در افواج نظامی ایران با این که به تهور مشهور بودند ولی مردمی خودسر بوده‌اند (کتابی، ۱۳۸۶، حواشی: ۱۵۳؛ جمال‌زاده، ۱۳۸۲: ۳۴۴).

۲-۳- فوج امرایی: دودمان غضنفری از طایفه‌ی امرایی از جمله خوانین معتبر لرستان در طرهان بودند که در عصر قاجار و پهلوی نقش مهمی در لرستان و مناطق همجوار داشتند. تیره غضنفری از طایفه امرایی که خوانین به این تیره منسوب بودند، همواره نقش مهمی در تحولات لرستان و سیاست منطقه داشتند و از میان آنها افراد برجسته‌ای برخاستند و بیشتر متون و اسناد عصر قاجار به این امر اشاره دارند. ناگفته نماند که در عصر قاجار در پیشکوه (لرستان امروزی) طرهان منطقه وسیعی واقع در شمال غربی لرستان بود که از طرف شمال و مغرب به رودخانه سیمره و از جنوب به کشکان و سیمره و از سمت مشرق به رودخانه کشکان و منطقه‌ی چگنی محدود بود

(ساک، ۱۳۴۳: ۱۱۲ و ۱۲۰؛ آدینه‌وند و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۴۳-۱۴۲). این منطقه امروزه شهرستان کوهدشت نامیده می‌شود. طوایف امرایی، سوری، کونانی (کوهنانی)، مومی‌وند، نورعلی، آزادبخت، کوشکی، آدینه‌وند، زیودار، گراوند، زرونی (ضرونی)، قرولی‌وند، رومیانی، گرمه و غیره از مهم‌ترین طوایف طرهان بودند (شجره، ۱۳۹۵: ۹۵؛ جغرافیای لرستان، ۱۳۹۵: ۸۸-۸۷). چنان‌چه در زمان اردشیر میرزا، میرنصرالله از خوانین امرایی با جلب رضایت این شاهزاده، موفق شد نظر موافق او را در تشکیل فوج امرایی به ریاست پسرش توشمال‌خان جلب نماید (غضنفری امرایی، ۱۳۹۳: ۲۱۷/۲-۲۱۶). توشمال‌خان ریاست قریب به ۴۰۰ نفر سوار را بر عهده داشت. وی به خاطر شجاعت و لیاقت و رشادت سوارانش، روز به روز موقعیت مهم‌تری در نزد دولت و مردم احراز می‌کرد. وی در زمان محمدشاه به مقام سرهنگی دست یافته و شمشیر و حمایل به او اهدا شده بود و حتی در جنگ ایران و انگلستان در خوزستان با قوای زبردست خود شرکت داشت. وی چون با فوج امرایی در لرستان حضور نداشت، اداره امور حکومت طرهان را به عهده برادرش، فتح‌الله‌خان گذاشت (کسروی، ۱۳۸۴: ۳۲۴؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۹۵: ۷۱۵؛ اقبالی، ۱۳۹۱: ۱۳۶). در واقع خوانین امرایی نقش بزرگی هم در محل حکومت خود در منطقه تحت نفوذشان و هم نقش مهمی در سرکردگی نیروهای بومی در مناطق مجاور مانند خوزستان داشتند. بعد از مرگ توشمال‌خان و عده‌ای از فوج امرایی در وبای عمومی در خوزستان، برادرش فتح‌الله‌خان که حاکم طرهان بود به واسطه سواد و هوش زیاد، توانست مراتب ترقی را طی نماید و از سوی دربار ناصرالدین‌شاه به او درجه سرتیپی اهدا شود. فتح‌الله‌خان ریاست فوج امرایی را برای پسر توشمال‌خان، برخوردارخان، از دربار قاجار دریافت داشت و تا پایان عمر در این منصب باقی ماند (والی‌زاده معجزی، ۱۳۹۵: ۷۱۷؛ غضنفری امرایی: ۲۳۱/۱؛ رحمتی و دالوند، ۱۳۹۹: ۱۴۶). چنانچه در زمان ناصرالدین‌شاه، در «کتابچه ترتیب افواج قاهره» از برخوردارخان به‌عنوان سرکرده فوج امرایی یاد شده است (گلبن، ۱۳۴۷: ۵۹). ناصرالدین‌شاه نیز در سفر خود به عراق عجم از برخوردارخان به‌عنوان فرمانده فوج امرایی یاد کرده است (قاجار، ۱۳۶۲: ۳۹). بعد از برخوردارخان، ابتدا باقرخان و سپس قاسم‌خان میرپنج فرمانده فوج محلی امرایی شد (والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۰: ۲۴۳؛ آدینه‌وند و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۴۷). مردمان طرهان به سختی از رؤسای خود، خوانین غضنفری که هم رئیس

فوج و هم حاکم منطقه بودند، اطاعت می‌کردند و با اینکه از طرف دولت، گرفتن یک نوع پیشکش به نام سرحفت توسط مردم به خوانین ممنوع بود، ولی مردم با رضایت و رغبت این مالیات را پرداخت می‌کردند و در مراسم عید نوروز نیز جهت ادای احترام به منزل این خوانین می‌رفتند. البته این خوانین نیز در امور رعیت مداخلات فراوانی داشتند (ساک، ۱۳۴۳: ۱۲۴-۱۲۳). در واقع هر گونه تغییر و تحولی که در این منطقه رخ می‌داد زیر نظر خوانین غضنفری بود و واسطه‌ی بین دولت و مردم بودند.

۲-۴- فوج بیرانوند: با اینکه فوج بیرانوند دیرتر از سایر افواج به وجود آمد اما در مدتی که این فوج وجود داشت نقش مهمی در تحولات سیاسی ایل بیرانوند داشت. در ذیل به معرفی کامل این فوج می‌پردازیم.

۳- فوج بیرانوند

بیرانوندها به‌مانند سایر ایلات لک‌زبان ساکن در غرب کشور، بادیه‌نشین و محل سکونت آنها منطقه بیرانوند بوده ولی به‌مانند سایر ایلات لک در تمام ایران پراکنده و در مناطق قزوین، فارس و مازندران سکونت یافتند. این قبیله به شعب و خانواده‌های مختلف تقسیم شده و از نژاد ایرانی بودند (فیلد، ۱۳۴۳: ۲۰۹). از میان ایلات و طوایف لرستان، ایل بیرانوند یکی از بزرگ‌ترین آنها بود که ییلاق آنها در دامنه کوه گرو قرار داشت که در دو فرسنگی جنوب بروجرد است و تا خاک حسنون امتداد دارد. قشلاق آنها معین نبود ولی معمولاً هر سال به خاک پشتکوه رفته و در آنجا می‌گذرانند (مجد، ۱۳۲۴: ۲۷۶). به‌طور کلی: چغلوندی (بیرانشهر کنونی) مرکز ایل بیرانوند است. زبان این بخش لکی و مذهب‌شان شیعه اثنی‌عشری است و افراد کمی از این ایل گرایش‌های اهل حقی دارند. ولی تا حدودی خرافات در دین و مذهب آنها دیده می‌شود. مردمی سخت‌کوش و جنگاور هستند و کار عمده آنها کشاورزی و دامداری است. ایل بیرانوند در زمستان‌ها قشلاق می‌روند و محل قشلاقشان تا حسینیه و دچه عباس و اطراف اندیمشک می‌باشد (یکرنگیان، ۱۳۳۶: ۳۲۸؛ احتسابیان، ۱۳۰۶: ۵۲؛ شجره، ۱۳۹۵: ۸۶؛ غضنفری امرایی: ۱۳۹۳: ۲۶۱؛ رشیدی، ۱۳۹۲: ۲۸). بیشتر بیرانوندها در لرستان (پیشکوه) زندگی می‌کنند. با روی کار آمدن سلطنت قاجار، لرستان به دو ناحیه پشتکوه و پیشکوه تقسیم شد؛ یعنی کبیرکوه مرز دو منطقه گردیده و قسمتی را که در پشت آن واقع بود، پشتکوه و منطقه جلوی آن را پیشکوه نامیدند (ساک، ۱۳۴۳: ۴). در زمان

نادرشاه افشار بنا بر اقتضای سیاست خود مبنی بر اسکات و اسکان ایل‌ها و تحقق وحدت کشور، در سال ۱۱۵۲ ق طایفه‌ای از ایل بیرانوند که داعیه ریاست بر ایل را داشت و با رؤسای ایل در جدال بود از لرستان به کاشان تبعید کرد (سپهر، ۱۳۶۸: ۱۸؛ سادات، ۱۳۹۰: ۱۰۹). نایب‌یان کاشان از اعقاب همین بیرانوندهای تبعیدی بودند (نوایی، ۱۳۷۹: مقدمه، نه). علاوه بر کاشان، عده‌ای از بیرانوندها به قم و ساری برای شهرنشینی، کوچ داده شده بودند (کیهان، ۱۳۱۱: ۶۶-۶۷). بعضی محققان با توجه به نحوه تکلم بیرانوندها، معمولاً آن‌ها را کرد می‌دانند و بعضی اظهار می‌دارند که با کردها خویشاوندی دارند (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۲۶؛ ماپرلی، ۱۳۶۹: ۳۷). بزرگان ایل بیرانوند در مورد خاستگاه و نژاد خود، نظرهای متفاوتی دارند؛ بعضی شجره خود را به اعراب می‌رسانند، بعضی معتقدند که اصیل‌ترین ایل ایرانی هستند، عده‌ای نیز خود را از نژاد کردهای سوریه و برخی دیگر خود را از بازماندگان کاسی‌ها قدیمی‌ترین قوم ساکن در لرستان می‌دانند (حنیف، ۱۳۷۷: ۳). زبان آن‌ها به جز طایفه زیدعلی که لهجه لری دارند، لکی است (ساک، ۱۳۴۳: ۴۷؛ رحمتی، ۱۳۸۶: ۱۱۰؛ پاپی، ۱۳۷۸: ۱۴؛ مجیدزاده و دیگران، ۱۳۴۳: ۳؛ بهاروند، ۱۳۹۵: ۱۸۸).

۳-۱- مرادخان: مرادخان اولین رئیس ایل بیرانوند در عصر قاجار بود، در واقع در عصر قاجار اکثراً رؤسا و سرکردگان بیرانوند هم رئیس ایل بیرانوند بودند و هم ریاست فوج بیرانوند را در دست داشتند. چند تن از خوانین بیرانوند به این عنوان دست یافتند. مرادخان که پسر ارشد زین‌العابدین خان اول پسر میرزا احمد پسر دوست‌احمد بود، پس از پدرش به سرکردگی ایل بیرانوند رسید. در واقع دوست‌احمد به دلیل اینکه پدرش شمس‌الدین، خانواده کریم‌خان را که مورد حمله افغان‌ها بود، مورد حمایت و پناه داد، مورد لطف کریم‌خان قرار گرفته و به دلیل قرابت با زندها (شوهر خواهر کریم‌خان زند) به ریاست ایل رسید. مرادخان اولین رئیس ایل در عهد قاجار بود. حسب‌الوظیفه سرگرم کارهای دیوانی و وصول مالیات و رتق‌و‌فتق امور ایلی شد و در رأس سوارانی به خدمت دولت مرکزی درآمد (روایت از مرحوم حاج صیدجعفر و حبیب‌الله محمدی سپهوند؛ دالوند، ۱۳۸۵: ۲۷/۱؛ اقبالی، ۱۳۹۱: ۱۳۵)؛ بنابراین می‌توان گفت که وی نخستین رئیس از ایل بیرانوند بود که لشکری منسجم از ایل را برای کارهای دیوانی گرد آورد. مرادخان در هنگام ریاست خود نسبت به سایر خوانین بیرانوند که بنی‌اعمام او بودند، توجهی نکرد و

موجبات آزار آنها را هم فراهم می‌ساخت؛ بنابراین بنی‌اعمام و اقوامش از او راضی نبودند و به واسطه سوءسابقه او، ریاست و سرکردگی ایل به حسینعلی‌خان پسر زکی‌خان که برادرزاده‌ی او بود، رسید (والی‌زاده معجزی، ۱۳۹۵: ۶۲-۶۱؛ اقبالی، ۱۳۹۱: ۱۳۵).

۳-۲- حسینعلی‌خان: بعضی از نسب‌شناسان و مورخان محلی ایل بیرانوند، اصرار دارند که حسینعلی‌خان در جنگ هرات همراه افواج محلی لرستان (فوج دلفان یا فوج سیلاخور) شرکت داشت (روایت از حبیب‌الله محمدی سپهوند). البته معلوم نیست که وی با نیروهای تحت فرمانش همراه کدام فوج راهی جنگ هرات شده است. این جنگ برای تثبیت موقعیت ایران در خراسان در سال ۱۲۵۴ ق. رخ داد (مارکام، ۱۳۶۷: ۱۱۶؛ اتحادیه، ۱۳۵۵: ۸۱ و ۸۵). روایت این را می‌رساند که وی دولت‌خواه بود و از حکومت مرکزی تبعیت می‌کرد (سپهوند، ۱۳۹۶: ۹۱). زمان و چگونگی شورش حسینعلی‌خان مشخص نیست، اما طبق اشارات سپهر و خورموجی در اواخر سلطنت محمدشاه بود. در واقع از زمان ناصرالدین‌شاه بود که منابع تاریخی به ریاست و شورش این سرکرده پرداخته‌اند. در زمان محمدشاه دامنه شورش بیرانوند برای تصرف املاک و ادعای ریاست سرکرده آن، آرام آرام گسترش یافت و مورد توجه حکومت مرکزی قرار گرفت (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۰۰/۳؛ خورموجی، ۱۳۴۴: ۵۶/۲-۵۵). در زمان مرگ محمدشاه، هرو یا چقلوندی امروزی قلمرو حسینعلی‌خان بیرانوند بوده است (افشار: ۴۰). از طرف دیگر جودکی‌ها به ریاست نصیرخان و جشینان‌ها به سرکردگی قاسم‌خان و دالوندها با ادعاهای نصرالله‌خان نیز شروع به تحرک و تعرض نمودند (خرموجی، ۱۳۴۴: ۵۵). طبق اشاره چریکف، حسینعلی‌خان سرکرده ایل بیرانوند به دلیل ایجاد ناامنی در اواخر سلطنت محمدشاه و اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه در بروجرد و سیلاخور، توسط حاکم لرستان، احتشام‌الدوله اعدام شد (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۰۰/۳؛ چریکف، ۱۳۵۸: ۵۰).

۳-۳- زین‌العابدین‌خان دوم: به‌طورکلی حکومت قاجار قادر نبود که مناطق عشایری را مستقیم اداره نماید. دولت در قبایل بزرگ‌تر و مهم‌تر، ایل‌خانی و خان‌بیگی منصوب می‌کرد، اما در عمل جز تأیید رهبران موروثی در مقام خود هیچ کاری نمی‌توانست انجام دهد. هر چند گاهی تلاش می‌کرد که با حمایت از یک طایفه علیه

۱- نام یک تیره از ایل باجولوند که آنها نیز به مانند ایل بیرانوند در نواحی سیلاخور ساکن بودند.

دیگری، ایل را تضعیف نماید (لمبتون، ۱۳۷۵: ۷۹). پس از ریاست حسینعلی خان زینبی بر ایل بیرانوند مدتی ملک‌احمدخان مرادی ریاست این ایل را در دست داشت که توسط خوانین علیمحمدی بیرانوند کشته شد (والی‌زاده معجزی، ۱۳۹۵: ۷۰-۶۲). بعد از ملک‌احمدخان، برادرش زین‌العابدین خان دوم به ریاست و سرکردگی ایل بیرانوند رسید. چریکف که در زمان ناصرالدین‌شاه و در زمان حکومت اردشیرمیرزا بر لرستان که وزارت او بر عهده سهام‌الدوله بود به خرم‌آباد و بروجرد سفر کرده بود، با زین‌العابدین خان مرادی که رئیس قبیله بیرانوند بود دیدار کرده است (چریکف، ۱۳۵۸: ۶۶). در سال ۱۲۶۶ ق. احتشام‌الدوله، حکمران لرستان را به زین‌العابدین خان دوم رئیس ایل بیرانوند پیشنهاد کرد که به سواران تحت امرش نفراتی افزوده تا قابلیت تبدیل به فوج را داشته باشد؛ زیرا ایل بیرانوند پرجمعیت‌ترین ایل لرستان بود. زین‌العابدین خان ۴۰۰ تن از جوانان رشید و غیور از طوایف این ایل را برگزید و به دستور عزیزخان سردار کل، آن سربازان را به تهران اعزام نمود تا در دارالخلافه (تهران) مدتی آن سربازان تحت تعلیم و آموزش‌های نظامی لازم قرار گیرند. در ماه صفر، این فوج که آموزش‌های لازم را فراگرفته بود در برابر ناصرالدین‌شاه رژه رفت. با اینکه این فوج توسط زین‌العابدین خان و با همت او تشکیل شده بود، اما چون وی صاحب‌منصب نظامی نبود، فوج او تحت نظر سیدعلی‌خان سرتیپ قرار گرفت. از این فوج یک‌بار دیگر در هشتم ربیع‌الاول توسط ناصرالدین‌شاه سان دیده شد. بعد از آن، فوج آموزش‌های دیگری نیز دید و هنگامی که آماده حرکت به سمت لرستان شد، ناصرالدین‌شاه به زین‌العابدین خان درجه سرهنگی اهدا نمود (ساکما: سند شماره ۶۰۸۱۹؛ اقبالی، ۱۳۹۱: ۱۸۰-۱۷۹). طبق روایت یکی از نوادگان زین‌العابدین خان دوم، وی زمانی که ریاست فوج بیرانوند را در دست داشت، در جنگ هرات که در زمان ناصرالدین‌شاه واقع شد، شرکت داشت (روایت از باباخان مرادی بیرانوند). در مرآه‌البلدان چنین آمده: «زین‌العابدین خان بیرانوند چهارصد نفر سرباز جدید از طایفه بیرانوند گرفته از سان نظر اقدس اعلی گذراند. زین‌العابدین خان بیرانوند که به منصب سرهنگی سرافراز گردیده به عطای یک طاقه شال مفتخر گردید» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۱۴۷ و ۱۱۵۲). در تاریخ منتظم ناصری در ذکر وقایع سال ۱۲۶۹ ق اشاره دارد که حتی وی از طرف حکومت مرکزی به لقب سرهنگی مفتخر شده است: «زین‌العابدین خان بیرانوند [رئیس ایل بیرانوند و فوج در این زمان] به

سرهنگی و یک طاقه شال خلعت نائل گردید» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۷۴۴/۳). سپهر نیز به حضور بیرانوندها در لشکرکشی حسامالسلطنه، حاکم خراسان، به هرات در زمان ناصرالدین شاه اشاره دارد: «بعد از عید نوروز ۱۲۶۷ ق. ناصرالدین شاه به شاهزاده سلطان مراد میرزا حسامالسلطنه فرمان داد که به ترکمنان سرخس که به مشهد حمله کرده بودند، حمله کند و آنان را به کیفر این عمل برساند. حسامالسلطنه لشکر را از دور و نزدیک فراخواند و از دارالخلافه تهران نیز فوج قراجه‌داغی و شقاقی و شاهیسون و بیرانوند و مافی بر اثر یکدیگر رسیدند» (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۱۲/۳). طبق منابع در سال ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ ق. ریاست ایل بیرانوند هنوز در دست زین‌العابدین خان بوده است. خوانین مرادی در حوزه ایلی نسبت به سیاست‌های حاکمان لرستان بسیار خوب عمل می‌کردند و در مدت ریاست خود بر ایل بیرانوند حمایت حاکمان لرستان را نسبت به خود داشتند و در سرکوبی شورش طوایف دیگر از جمله سگوندها، با حاکم همکاری داشتند. بعد از اعدام حسینعلی خان، شورش لرستان در سال ۱۲۶۷ ق. همچنان ادامه داشت و ایل بیرانوند در این زمان به ریاست خوانین مرادی در سرکوب شورش با حاکم اعزامی از طرف حکومت مرکزی همراهی و همکاری می‌کردند، چنانچه در همین سال که جلال‌الدین میرزا از پسران نصیرخان جودکی و عده‌ای از طایفه سگوند شکست خورد، احتشام‌الدوله عصبانی شده و نصیرخان را که در اسارت او بود، به قتل رساند و با کمک بیرانوندها به غیلاب (قیراب) تاخت و بسیاری از این شورشیان را قلع و قمع کرده و به طرف پشتکوه حرکت کرد و در میانه راه به او خبر دادند که سگوندهای شورشی که در قلعه سو و بر فراز کوه نزدیک آن بودند از عبدالله خان و جوادخان شکست خورده و به دشت گریخته و در آنجا نیز مورد هجوم فوج بیرانوند قرار گرفته و شکست خورده و به میان اراضی اعراب بنی‌لام گریخته‌اند (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۱۷/۳ و ۱۴۰؛ خرموجی، ۱۳۴۴: ۱۱/۲؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۰: ۸۸). حمله ایل بیرانوند تحت ریاست زین‌العابدین خان مرادی به سگوندها در این زمان، نشان از همان کینه خوانین مرادی نسبت به طایفه سگوند می‌باشد که در قتل ملک‌احمدخان، خوانین علی‌محمدی را کمک کرده بودند. طبق روایت‌ها، زین‌العابدین خان دوم در جنگ‌های خارجی مانند هرات شرکت فعال داشتند، ولی در ارتباط با زبردستان خود در امور داخلی، رفتار تند و خشنی را اعمال

۱- قبلاً قسمتی از لرستان بود اما امروزه جز خوزستان است.

می‌داشتند و همین عامل باعث سقوط آنها شد. همان طور که اشاره شد، قاجارها و حاکمان آنها بیشتر به واسطه متنفذان محلی حکمرانی می‌کردند تا از طریق مذهب و نظام اداری. ایلات در عمل کاملاً خودگردان و مستقل بودند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۴۸ و ۵۱). به‌طور کلی خوانین مرادی در تلاش برای ریاست ایل، سرانجام با اعدام حسینعلی-خان توسط نظام حاکم، به‌خواسته خود دست یافته و خوانین زکی و علیمحمدی را منزوی کردند. خوانین مرادی از طرف دولت حمایت می‌شدند ولی سرانجام در رقابت با دو خاندان دیگر، زکی و علیمحمد، سقوط کردند. در واقع بعد از آنکه احتشام‌الدوله لرستان را به نظم درآورد، ناصرالدین‌شاه حکومت لرستان را در سال ۱۲۶۵ ق. به اردشیر میرزا سپرد (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۰۰/۳). در زمان حکومت امام‌قلی میرزا عمادالدوله و حاج‌علی‌خان مقدم مراغه‌ای و فرهاد میرزا معتمدالدوله (۸۰-۱۲۷۷ ق.) ریاست ایل همچنان در دست خوانین مرادی بوده است. با اینکه خوانین مرادی تابعیت بی‌چون و چرای حاکمان قاجار را پذیرفته بودند اما در میان ایل بیرانوند با سخت‌گیری که داشتند، به رأی و اندیشه خود حکم می‌راندند و همین باعث شد که سهراب‌خان قربانی این سخت‌گیری شده و به قتل برسد.

۳-۴- اسدخان: بعد از آنکه زین‌العابدین‌خان مرادی شروع به سخت‌گیری بر ایل بیرانوند به‌ویژه خوانین زینبی و علی‌محمدی نمود، سرانجام وی توسط خوانین نامبرده با کمک حاج عالی‌خان سگوند کشته شد. حاکم لرستان که از عملکرد خوانین مرادی در قبال حکومت مرکزی راضی بود، پسر زین‌العابدین‌خان، سهراب‌خان مرادی را به ریاست ایل بیرانوند برگزید که متأسفانه او هم سخت‌گیری پدر نسبت به ایل و خوانین زینبی و علی‌محمدی در پیش گرفت که سرانجام او نیز به‌مانند پدرش توسط این خوانین رقیب کشته شد (روایت از حاج‌غلامرضا و حبیب‌الله محمدی سپهوند). بعد از مرگ سهراب‌خان مرادی برای همیشه ریاست این خاندان بر ایل بیرانوند به پایان رسید و ایل مدتی بدون سرکرده بود. اسدخان پسر بزرگ حسینعلی‌خان در زمان حکومت حشمت‌الدوله در لرستان در جنگ‌های مختلف محلی از خود رشادت‌های بسیاری نشان داد. وی یک نفر از مشایخ عرب خوزستان که به دولت یاغی شده بود را مجبور به تسلیم کرد. در مقابل این خدمت به سرکردگی ایل بیرانوند منصوب شد. در زمانی که اسدخان نشو و نما یافت ریاست ایل در دست خوانین مرادی بود. آنها نسب به خوانین رقیب؛

خاندان‌های زکی و علیمحمد نظر خوشی نداشتند (کاظمی، ۱۳۷۶؛ ۴۶۱؛ والی-زاده معجزی، ۱۳۸۹: ۴۵ و ۵۴؛ روایت از حاج‌غلامرضا محمدی سپهوند). بعد از مرگ سهراب‌خان مرادی در زمان ناصرالدین‌شاه، برای همیشه ریاست این خاندان بر ایل بیرانوند به پایان رسید و ایل مدتی بدون سرکرده بود. اسدخان در زمان حکومت حشمت‌الدوله در لرستان در جنگ‌های مختلف محلی از خود رشادت‌های بسیاری نشان داد (کاظمی: ۱۳۷۶: ۴۶۱). حشمت‌الدوله در قبال این خدمت به اسدخان و یاران او خلعت داده و طی تلگرافی از ناصرالدین‌شاه برای او منصب سرهنگی تقاضا کرد و طولی نکشید که از جانب شاه برای اسدخان منصب سرهنگی رسید. پس از آن روز به روز پایه‌ی ترقی اسدخان بالا رفت تا اینکه سرکردگی ایل بیرانوند نیز به او واگذار شد. وی همواره در خدمات دولتی ساعی بود تا این که از مرکز امر شد که منطقه طرهان یک فوج و ایل بیرانوند نیز یک فوج سرباز محلی آماده کرده به تهران جهت شرکت در سان و رژه عمومی ارتش قاجار شرکت کنند. اسدخان یک فوج سرباز را از بین طوایف و تیره‌های ایل بیرانوند مشخص نمود و از هر آبادی چند نفر که واجد شرایط و خصوصیات سربازی بودند، در اردوگاه گرد آورد و بعد از آموزش تعلیمات نظامی به اندازه رفع احتیاج نام آنها را در یک دفتر ثبت کرده و به واحدهای کوچک‌تر تقسیم و برای هر قسمت، صاحب‌منصبی از بین خوانین بیرانوند تعیین نمود و فوج را تحت فرماندهی خودش به تهران حرکت داد. در تهران به علت نظم و انضباط و شجاعت این فوج از طرف ناصرالدین‌شاه به درجه سرهنگی مفتخر شد. در این فوج تعداد کثیری از وابستگان اسدخان نیز حضور داشتند. از جمله خوانین علی‌محمدی، فتحعلی‌خان پسر اسماعیل‌خان پسر علی‌حمدخان، عودل‌خان، علیمرادخان و علی‌حسین‌خان که پسران محمدخان پسر علی‌محمدخان را می‌توان نام برد. از خوانین خانم‌بی‌بی نیز منصورخان پسر حیدرخان نیز حضور داشتند. بعد از ورود به تهران و معرفی به حضور ناصرالدین‌شاه قاجار و انجام امور از طرف سلطان صاحب‌قران به اسدخان و همراهان وی درجه اهدا شد، خود اسدخان درجه سرهنگی، علیمرادخان درجه سلطان و به عودل‌خان و فتحعلی‌خان نیز درجه یاور داده شد (روایت از حاج‌غلامرضا محمدی سپهوند؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۹۵: ۷۸-۷۷ و ۹۲؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۲: ۳۱). زمانی که ظل‌السلطان به حکومت لرستان منصوب شد، اسدخان بیرانوند به همراه میرتیمورخان میر و سردارخان

سگوند به مخالفت با این شاهزاده پرداختند؛ زیرا به دلیل ترس از حکومت این شاهزاده، اسدخان به همراه سایر خوانین لرستان، به فکر چاره‌جویی افتادند. اختلافات دیرینه که همواره بین خوانین لرستان وجود داشت، کنار گذاشته شد و با نامه همدیگر را در جریان نهادند و تصمیم گرفتند همگی در مکانی جمع شوند و با همدیگر به رایزنی در خصوص نحوه برخورد با ظل‌السلطان بیردازند (خودگو، ۱۳۸۸: ۵۵). ظل‌السلطان کینه اسدخان و سایر خوانین را در دل گرفت و از طرف دیگر حیدرخان برادر اسدخان که با او رقابت و دشمنی داشت، چاره کار را در این دید که به‌وسیله حکومت از اسدخان انتقام بکشد. اسدخان نیز تلاش می‌کرد که ریاست خود را بر ایل بیرانوند حفظ کند، کوشش حیدرخان به ثمر نشست و ظل‌السلطان که به‌دنبال بهانه بود به خاطر اینکه اسدخان قصد داشت اردوی او را غارت نماید او را به دام انداخته و به‌همراهی عده‌ای از زیر دستانش به دار آویخت (روایت از حاج‌غلامرضا محمدی سپهوند؛ ظل‌السلطان، ۱۳۶۲: ۲۸۵). اسدخان مردی شجاع، با اقتدار، با درایت و در عین حال تا زمان ورود ظل‌السلطان به لرستان، خدمتگزار حکومت مرکزی و ایل و تبار خود بود، چنان‌چه در آن زمان در بین ایل بیرانوند بی‌همتا بود (اقبال، ۱۳۹۱: ۲۰۸). برای تسهیل در امور اداری ایل بیرانوند از طرف حاکم لرستان، طهماسب پسر آجون از تیره کمربیگ از طایفه شمس‌الدین که یکی از مشاهیر این خاندان بود و دارای سواد بوده به‌مقام وکالت اسدخان بیرانوند منصوب شد و به وی یک گرز نقره‌ای منقوش اهدا شد. بعد از مرگ طهماسب مقام وکالت وی به پسرش قیطاس واگذار شد (روایت از میرعباس میریان و میران سپهوند). در زمان اسدخان بعد از نیم قرن منازعات داخلی و کشمکش بر سر ریاست ایل بیرانوند به پایان رسید و در روزگار او ایل بیرانوند به آرامش نسبی روی آورده و حتی به کشاورزی می‌پرداختند. تا سال ۱۲۹۵ ق. ریاست فوج همچنان در دست اسدخان بود (اقبال، ۱۳۹۱: ۲۰۸ و ۲۷۲).

۳-۵- حسن خان و ابدال خان: بعد از کشته شدن اسدخان که به دست ظل‌السلطان صورت گرفت، ریاست ایل و ریاست فوج بیرانوند از هم جدا شد. فرماندهی فوج بیرانوند به حسن خان سرتیپ و برادرش ابدال خان سرتیپ که پسران فتاح خان پسر عزیزخان^۱ واگذار شد. این دو تن که منتسب به خوانین بیرانوند، شاخه فرض‌عالی بودند خوانینی

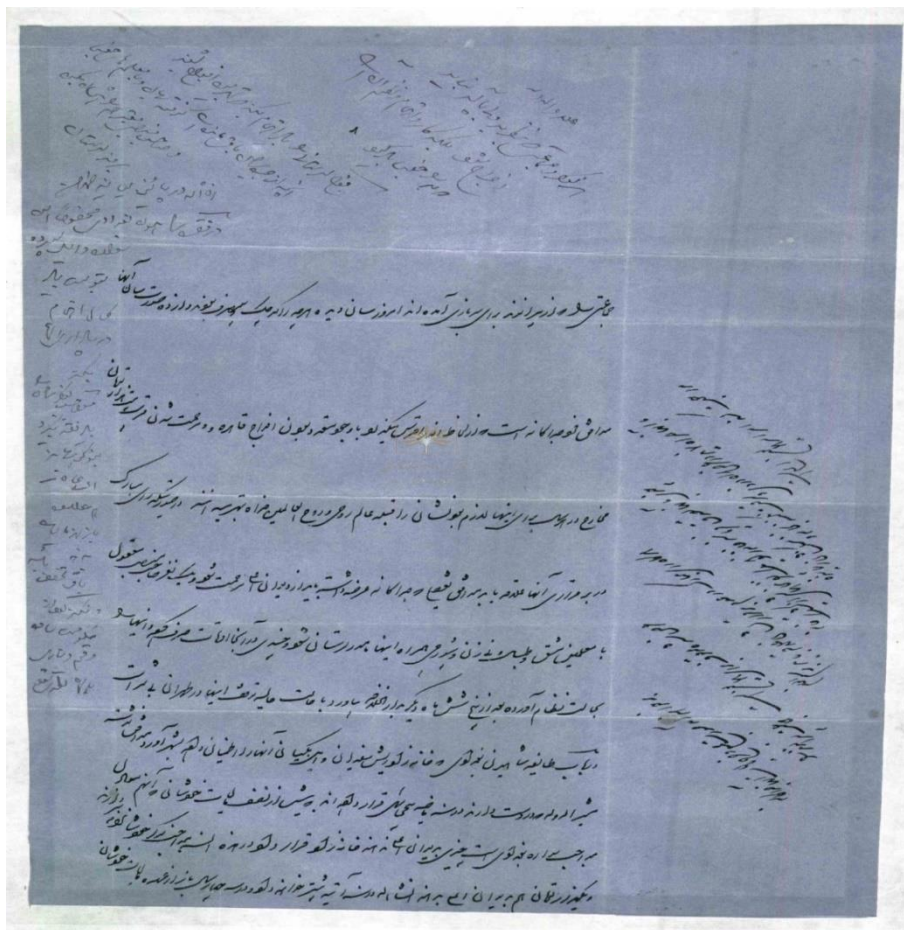
۱- وی پسر فرض‌عالی (فرض‌علی) پسر میرزا احمد پسر دوست احمد پسر شمس‌الدین بیرانوند بود.

آرام و ملایم بودند (شمس‌العلماء، ۱۳۲۴: ۲۱؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۹۵: ۴۵). در تاریخ چهل ساله ایران نیز به شخصی به نام ابدال‌خان اشاره شده است: «جمعی ابدال‌خان سرهنگ برادر مرحوم حسن‌خان سرکرده» (اردکانی، ۱۳۷۴: ۳۷۲/۱) که معلوم می‌شود حسن‌خان که ارشدتر از ابدال‌خان بوده قبل از او درگذشته است. ابدال‌خان از طرف حکومت به لقب هژبرلشکر مفتخر شد. وی قریب ۶۰ سال در افواج خدمت کرد. حسن‌خان در دهه دوم سلطنت ناصرالدین‌شاه در رأس گروهی به خدمت دولت مرکزی درآمد و مسئولیت امنیت و انتظامات بخشی از راه بروجرد را بر عهده داشت. بعد از مرگ وی، برادرش ابدال‌خان ریاست سواران را بر عهده گرفت و مأموریت‌های زیادی را انجام داد که از جمله آنها این بود که در اوایل سلطنت مظفرالدین‌شاه، مدت هفت سال سرکرده جماعت بیرانوند بود که قراسواران بخشی از مناطق تبریز را بر عهده داشتند. به پاس این خدمات به او درجه سرهنگی با حمایل و نشان مخصوص اهدا شد. ابدال‌خان پس از مشروطه بیکار شده و با منحل شدن افواج، جماعت او نیز از هم پاشید و از کار بیکار شد. وی در بروجرد ساکن شده و به دلیل آنکه بیشتر عمر خود را در خارج از بروجرد به سر برده بود، حتی فاقد اراضی برای کشاورزی بود (اقبالی، ۱۳۹۱: ۵۳۴). بعد از ابدال‌خان دیگر گزارشی از فوج بیرانوند در دست نیست؛ زیرا بین خوانین بیرانوند اختلاف افتاد و اولاد زکی؛ خوانین زینبی و خانم‌بی‌بی و خوانین علی‌محمدی و خوانین مرادی به شدت باهم درگیر شدند (روایت از حاج غلامرضا محمدی سپهوند؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۹۵: ۹۲) و فرصت و مجالی برای احیای فوج به وجود نیامد و از طرفی با انقلاب مشروطه و تشکیل ژاندارمری نیز افواج، دیگر محلی از اعراب نبودند (مستوفی، ۱۳۸۴: ۶۵۲/۳؛ ساکی، ۱۳۷۵: ۸۸). در زمان وزارت جنگ سردار سپه و ادغام همه نیروهای نظامی و انتظامی در ارتش رضاشاهی و یک پارچه شدن آن در پنج لشکر مرکزی، شرق، غرب، جنوب و شمال‌غرب (دیگار و دیگران، ۱۳۷۸: ۵۲؛ ملایی‌توانی، ۱۳۸۱: ۵۳۷-۵۳۶) باز هم از افواج نامی برده می‌شود، اما این بار منظور گروه‌هایی است که زیرمجموعه این لشکرهاست و برای مثال افواجی مثل منصور، بهادر، مظفر، نادری، سپه، آهن و مرگ زیر مجموعه لشکر غرب بودند (اسناد نخستین سپهبد ایران، ۱۳۷۳: ۳۹-۴۰؛ اسناد سرتیپ شاه‌بختی، ۱۳۷۳: ۱۶ و ۲۴ و ۴۴ و ۵۷ و ۸۰ و ۱۵۳ و ۱۷۵ و ۲۲۰-۲۱۵ و ۲۲۵).

نتیجه‌گیری

ارتش قاجار بعد از مرگ آقامحمدخان قاجار، یک نیروی سنتی وابسته به توان رزمی ایلات و طوایف بود که با توجه به عدم توانایی قاجارها در تشکیل یک ارتش ملی، هدف از آن استفاده از توان رزمی آنها در جنگ‌های خارجی و ایجاد امنیت توسط آنها در مناطق تحت نفوذشان بود. این نیرو، فوج‌های متشکل از برخی ایلات و طوایف قدرتمند در نقاط مختلف کشور مانند شاهسون‌ها، کردها، لرها و غیره بود که در هنگام بروز جنگ‌های خارجی و یا سرکوب مخالفان دولت قاجار در داخل، از وجود آنها سود جسته می‌شد. از جمله در لرستان افواج دلفان، سیلاخور، امرایی و بیرانوند شکل گرفت. فوج بیرانوند با توجه به توان رزمی آن و جمعیت و منطقه تحت نفوذ دارای جایگاه خاصی بود؛ زیرا این فوج تا زمانی که تابع دولت مرکزی بود، کارکرد سودمندی در لرستان برای اعضای ایل بیرانوند داشت. فوج در سرکوب شورشیان ایل و سایر ایلات و طوایف متمردها، نسبت به حکومت مرکزی در لرستان و خوزستان مؤثر بود و در جمع‌آوری مالیات به حاکمان لرستان نیز کمک می‌کرد. همچنین در جنگ‌های خارجی همچون جنگ هرات نیز شرکت می‌جست. در واقع امنیت مناطق تحت نفوذ بیرانوندها از یک طرف در قبال تابعیت و فرمانبرداری سران فوج نسبت به حکومت مرکزی بود و از طرف دیگر شورش و تمرد برخی افراد این ایل نیز به خاطر عدم وجود فوج بیرانوند و رییس آن بود؛ زیرا رؤسای بزرگ این ایل مانند زین‌العابدین خان و اسدخان که رئیس فوج بودند مطیع حکومت مرکزی بوده و اجازه تمرد و شورش را به ایل تحت نفوذ خود نمی‌دادند.

ضمایم:



یک سند صادره درباره فوج بیرانوند در عصر ناصرالدین شاه قاجار^۱

۱- ساکما، سند شماره ۶۰۸۱۹.

منابع

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۸۹). تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی. ##
- _____ (۱۳۸۸). ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی. ##
- آدینه‌وند، مسعود و میثم رضایی‌یگانه و اسماعیل سپهوند. (۱۳۹۴). «اوضاع سیاسی_اجتماعی منطقه طرهان در دوره قاجار»، پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی، سال ۴، شماره ۱، پاییز و زمستان، صص ۱۵۶-۱۴۲. ##
- اتحادیه، منصوره. (۱۳۵۵). گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران، تهران: آگاه. ##
- احتسایان، احمد، «بیرانوند». (۱۳۰۶). مجله قشون، شماره ۲، سال ۶، فروردین، صص ۵۴-۵۰.
- اردکانی، حسین. (۱۳۷۴). چهل سال تاریخ ایران، جلد سوم، تهران: اساطیر. ##
- اسناد نخستین سپهبد ایران؛ احمد امیراحمدی. (۱۳۷۳). به کوشش سیروس سعدوندیان، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی. ##
- اسناد سرتیپ شاه‌بختی. (۱۳۷۳). به کوشش کاوه بیات، تهران: شیرازه. ##
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن. (۱۳۶۷). مرآةالبلدان، جلد دوم، به تصحیح عبدالحسین نوایی و هاشم محدث، تهران: دانشگاه تهران. ##
- _____، تاریخ منتظم ناصری. (۱۳۶۷). به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب. ##
- افشار، حسنعلی‌خان. (۱۳۸۲). سفرنامه لرستان و خوزستان، به تصحیح حمیدرضا دالوند، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی. ##
- اقبالی، رضا. (۱۳۹۱). امنیت و انتظامات در لرستان، قم: ائمه. ##
- بهاروند، عیدی. (۱۳۹۵). علیدوست و تبارش، خرم‌آباد: اردیبهشت‌جانان. ##
- پایبی، مرادحسین. (۱۳۷۸). شناخت ایل پایبی، خرم‌آباد: امیرکبیر، چاپ چهارم. ##
- پولاک، یاکوب ادوارد. (۱۳۶۸). سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: شرکت سهامی، چاپ دوم. ##
- تاپر، ریچارد. (۱۳۹۱). «قبایل در قرون هجدهم و نوزدهم»، مجموعه مقالات تاریخ ایران کمبریج، جلد هفتم، ترجمه تیمور قادری، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم، صص ۳۰۵-۳۶۶. ##

- جغرافیای لرستان. (۱۳۹۵). به کوشش سکندر امان‌الهی بهاروند، خرم‌آباد: شاپورخواست. ##
- جمال‌زاده، محمدعلی. (۱۳۸۲). فرهنگ لغات عامیانه، به کوشش محمدجعفر محبوب، تهران، سخن، چاپ دوم. ##
- جهانگیری، فرود. (۱۳۹۵). مردانی بزرگ از ایل میربیگ لرستان، خرم‌آباد، شاپورخواست. ##
- چریکف، مسیو. (۱۳۵۸). سیاحتنامه، ترجمه آبکار مسیحی، به کوشش علی‌اصغر عمران، تهران: امیرکبیر. ##
- حنیف، محمد. (۱۳۷۷). شناخت ایل بیرانوند، خرم‌آباد: پیغام. ##
- خورموجی، محمدجعفر. (۱۳۴۴). حقایق‌الخبار ناصری، جلد دوم، به تصحیح حسین خدیوچم، تهران، زوار. ##
- خودگو، سعادت. (۱۳۸۸). لرستان در عهد قاجار، خرم‌آباد: شاپورخواست. ##
- دالوند، حمیدرضا. (۱۳۸۵). انقلاب اسلامی در لرستان، جلد یکم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ##
- دوبد، بارون. (۱۳۷۱). سفرنامه خوزستان و لرستان، محمدحسین آریا، تهران: علمی و فرهنگی. ##
- دولت‌آبادی، یحیی. (۱۳۷۱). حیات یحیی، جلد سوم، تهران: عطار، چاپ پنجم. ##
- دیگر، ژان پیر و برنارد هورکاد و یان ریشار. (۱۳۷۸). ایران در قرن بیستم، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدی، تهران: البرز، چاپ دوم. ##
- رحمتی، حشمت‌الله. (۱۳۸۶). قوم لر در آینه تاریخ، خرم‌آباد: شاپورخواست. ##
- رحمتی، محسن و کیومرث دالوند. (۱۳۹۹). «بررسی نقش نظرعلی‌خان امرایی در غائله سالارالدوله»، پژوهش‌نامه تاریخ‌های محلی، سال ۸، شماره ۲، پیاپی ۱۶، بهار و تابستان، صص ۱۴۳-۱۶۰. ##
- رشیدی، جهانبخش. (۱۳۹۲). در آفتاب‌نشین کبیرکوه، خرم‌آباد: اردیبهشت‌جانان. ##
- روایت‌ها و نسب‌نامه‌ها از مرحوم حاج صیدجعفر و میران سپهوند، حاج غلامرضا و حبیب‌الله محمدی سپهوند و میرعباس میریان. ##
- سادات، سیدمحمود. (۱۳۹۰). «سیر حوادث طغیان ناییبی مبتنی بر اسناد ملی»، فصلنامه اسناد بهارستان، سال ۱، شماره ۱، بهار، صص ۱۳۷-۱۰۸. ##

- ساکما: سازمان اسناد ملی و کتابخانه جمهوری اسلامی ایران، شماره ردیف ۲۹۶۰۰۰۱۲۴، سند شماره ۶۰۸۱۹. ##
- ساکی، علی محمد. (۱۳۴۳). جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، خرم‌آباد: کتاب‌فروشی محمدی. ##
- _____ . (۱۳۷۵). «ژاندارمری در لرستان»، مجموعه مقالات لرستان‌نامه، به‌کوشش سیدفرید قاسمی، خرم‌آباد: پیغام، صص ۸۷-۹۷. ##
- سپهر، عبدالحسین. (۱۳۶۸). حماسه فتح‌نامه نایبی، تهران: اسپرک. ##
- سپهر، محمدتقی. (۱۳۷۷). ناسخ‌التواریخ، جلد سوم، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: اساطیر. ##
- سپهوند، اسماعیل. (۱۳۹۶). «بررسی روابط خاندان سلطنتی زند و خوانین بیرانوند در لرستان»، تاریخ‌نامه خوارزمی، سال ۵، شماره ۱۶، تابستان، صص ۷۷-۹۴. ##
- سفرنامه‌های خطی فارسی. (۱۳۸۸). گروهی از نویسندگان، جلد چهارم، تهران، اختران. ##
- سیسیل، ج.ادموند. (۱۳۶۲). دو سفرنامه درباره لرستان، ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند و لیلی بختیاری، تهران: بابک. ##
- شجره، حسین. (۱۳۹۵). سفرنامه، به کوشش محمدجعفر محمدزاده، تهران: طهورا. ##
- شمس‌العلماء، شیخ محمدمهدی. (۱۳۲۴). نامه دانشوران ناصری، جلد هفتم، بی‌جا: بی‌نا. ##
- ظل‌السلطان، مسعودمیرزا. (۱۳۶۸). تاریخ مسعودی، به کوشش حسین خدیوچم، جلد دوم، تهران: اساطیر. ##
- علم، محمدرضا و حمزه حسینی. (۱۳۹۷). «بررسی شکل‌گیری ارتش مدرن در نیمه نخست حکومت قاجار»، مطالعات تاریخی جنگ، سال ۲، شماره ۲، تابستان، صص ۱۱۵-۱۴۲. ##
- غضنفری‌امرایی، اسفندیار. (۱۳۹۳). تاریخ غضنفری، جلد یکم، به کوشش اسعد غضنفری و سیدیدالله ستوده، خرم‌آباد: شاپورخواست. ##
- فراهانی، حسن. (۱۳۸۵). روزشمار تاریخ معاصر ایران، جلد دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی. ##
- فرهنگ معین. ##
- فوران، جان. (۱۳۸۷). مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران: رسا، چاپ هشتم. ##
- فیلد، هنری. (۱۳۴۳). مردم‌شناسی ایران، ترجمه عبدالله فریار، تهران: کتابخانه ابن‌سینا. ##
- قائم‌مقامی، جهانگیر. (۱۳۲۶). تحولات سیاسی نظام ایران، تهران: علمی. ##

- قاجار، ناصرالدین شاه. (۱۳۶۲). سفرنامه عراق عجم، تهران: تیراژه، چاپ دوم. ##
- کاظمی، ایرج. (۱۳۷۶). مشاهیر لر، خرم‌آباد: افلاک. ##
- کدی، نیکی. (۱۳۹۱). «ایران در زمان واپسین شاهان قاجار؛ ۱۹۲۲-۱۸۴۸»، مجموعه مقالات تاریخ ایران کمبریج، جلد هفتم، ترجمه تیمور قادری، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم، صص ۱۷۹-۱۱۹. ##
- کرزن، جورج ناتانیل. (۱۳۸۰). ایران و قضیه‌ی ایران، جلد دوم، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ پنجم. ##
- کیهان، مسعود. (۱۳۱۱). جغرافیای مفصل ایران، جلد دوم، تهران: مجلس. ##
- کسروی، احمد. (۱۳۸۴). تاریخ پانصدساله خوزستان، تهران: دنیای کتاب. ##
- گلبن، محمد. (۱۳۴۷). «کتابچه تربیت افواج قاهره»، مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۱۴، صص ۵۱-۶۲. ##
- لمبتون، آن. (۱۳۷۵). ایران عصر قاجار، ترجمه سیمین فصیحی، تهران: جاودان خرد. ##
- _____ . (۱۳۹۱). «زمین و زمین‌داری؛ درآمد دولت در قرن نوزدهم»، مجموعه مقالات تاریخ ایران کمبریج، جلد هفتم، ترجمه تیمور قادری، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم، صص ۵۸۳-۵۰۹. ##
- مابری، جیمز. (۱۳۶۹). عملیات در ایران، ترجمه کاوه بیات، تهران: رسا. ##
- مارکام، کلمنت. (۱۳۶۷). تاریخ ایران در دوره‌ی قاجار، ترجمه میرزارحیم فرزانه، چاپ دوم، تهران: نشر فرهنگ ایران. ##
- مجد، محمدعلی. (۱۳۲۴). «لرستان امروز»، قسمت ۴، مجله فلاح، شماره ۲۱ و ۲۲، تهران، صص ۲۷۲-۲۸۱. ##
- مجیدزاده، یوسف و بیژن کلکی و حسین نادری. (۱۳۴۳). «آگاهی‌هایی درباره‌ی ایل‌ها و طایفه‌های لر خرم‌آباد»، مجله هنر و مردم، مرداد، شماره ۲۲، صص ۷-۲. ##
- مدیرشانه‌چی، محسن. (۱۳۹۰). تاریخ پنجاه ساله ایران، تهران: نگاه معاصر. ##
- مرادی، مسعود و هاشم ملک‌شاهی و سمیه خانی‌پور. (۱۳۸۸). «ساختار سنتی ارتش ایران در نیمه نخست دوره قاجار»، مجله تاریخ ایران و اسلام، سال ۳، شماره ۶، پاییز و زمستان، صص ۵۶-۲۹. ##
- مستوفی، عبدالله. (۱۳۸۴). شرح زندگانی من، جلد سوم، تهران: زوار. ##
- مکی، حسین. (۱۳۷۷). سلطان احمدشاه قاجار، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم. ##

- ملایی توانی، علیرضا. (۱۳۸۱). مشروطه و جمهوری، تهران: گستره. ##
- نایبباز کاشان بر اساس اسناد. (۱۳۷۹). به کوشش عبدالحسین نوایی و محمد بقایی، تهران: سازمان اسناد ملی ایران. ##
- نجم‌الدوله، عبدالغفار. (۱۳۸۶). سفرنامه دوم نجم‌الدوله به خوزستان، به تحقیق و تصحیح احمد کتابی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ##
- نعمتی، محمدعلی. (۱۳۹۷). لرستان در عصر رضاشاه، خرم‌آباد: اردیبهشت‌جانان. ##
- واتسون، گرنت. (۱۳۴۰). تاریخ ایران؛ دوره‌ی سلطنت قاجار، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران: سخن. ##
- والی‌زاده معجزی، محمدرضا. (۱۳۴۷). «ایل بیرانوند»، سالنامه بهار، خرم‌آباد: دانش، صص ۳۴۰-۲۹۵. ##
- _____ . (۱۳۸۰). تاریخ لرستان روزگار قاجار، تهران: حروفیه. ##
- _____ . (۱۳۸۹). نام‌آوران لرستان، تهران: حروفیه. ##
- _____ . (۱۳۹۵). تاریخ ایلات و طوایف لرستان، خرم‌آباد: اردیبهشت‌جانان. ##
- وزیر، احمدعلی‌خان. (۱۳۸۶). جغرافیای بلوچستان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ##
- یکرنگیان، میرحسین. (۱۳۳۶). گلگون‌کفنان، تهران: علمی. ##

